شهرآرا
روزنامه شهر امید و زندگی
اشنبه
۳۰ آذر ۱۳۹۹
۵ جمادی‌الاول ۱۴۴۲
شماره ۳۲۷۹
SHAHRARANEWS.IR

بازخوانی تاریخچه، آیین و افسانه‌های شب چله ایرانی که پیشینه‌ای باستانی دارد

شبی خوش است، بدین قصه‌اش دراز کنید

گروه تاریخ و هویت

نشستن پای کرسیِ نقش ترمه مادربزرگ، چشم دوختن به دست‌های مادر وقتی داردانه‌ها را توی طبق مسی پیش می‌آورد و گوش سپردن به صدای پدربزرگ که وقت خواندن «صحبت حکام و ظلمت شب یلدا» لرز خوشی می‌گیرد، همه و همه نقشِ شب چله‌ای است که خاطره بلندش را با خودَ از سالی به سالی دیگر می‌بریم و هربار از یادآوری‌اش حظ می‌کنیم. شبی که قدمتش به درازای عمر فلات ایران است و اصالتش ریشه‌دار.

شب پیروزی خورشید بر تاریکی

هوشنگ جاوید «چله» را ایرانی‌تر از «یلدا» می‌داند و ادای آن را درست‌تر. یلدا که به گفته این پژوهشگر برگرفته از واژگان سریانی است، قدمتی به درازای آیین میترایی دارد: حدود ۷هزار سال پیش یلدا در ایران باستان روز مقدسی بوده که توسط مهرپرستان مورد ستایش قرار می‌گرفته است. بنا براین باور که ریشه در افسانه‌ها دارد، در پایان این شب، اهریمن تاریکی شکست خورده و روشنایی سراسر زمین را در بر می‌گیرد. پس آن را روز زایش و تولد خورشید می‌دانسته‌اند.

هوشنگ جاوید دلایل دیگری را هم برای مبارکی یلدا بر می‌شمارد که مهم‌ترین آن‌ها پیوند این روز با زندگی کشاورزی در ایران باستان بوده است. زیرا در این ایام برداشت محصول پایان می‌یافته و مردم زمین‌ها را برای کشتی تازه آماده می‌کرده‌اند. همچنین ایرانیان همیشه این روزها را که بین پایان برداشت محصول تا کاشت دوباره زمین قرار داشته، جشن می‌گرفته‌اند.

شب همنشینی خانوادگی

به گفته محمود ناظران‌پور مشهد پژوه، یلدا در قرن‌های اخیر و پس از گذر از دوران کشاورزی به جشنی خصوصی تبدیل می‌شود و تنها جشن خصوصی ایرانیان است که در آن فقط افراد نزدیک یک خانواده حضور دارند.

بر اساس باوری باستانی، وقتی تاریکی با روشنایی در جدال بوده، مردم در خانه‌ها و در کنار عزیزانشان باقی می‌مانده‌اند و کسی بیرون نمی‌رفته تا نحسی و نامبارکی تمام شود. این ماندن در خانه، بعدها رسومی را ایجاد می‌کند که مردم با برگزاری آن سعی می‌کرده‌اند علاوه بر امید دادن به یکدیگر، اسباب سرگرمی خود را هم فراهم کنند. خوردن انواع تنقلات گرم برای مقاوم کردن بدن در برابر سرمای زمستان، خواندن شاهنامه و رزم‌های پهلوانی‌اش یا گرفتن فال حافظ همه و همه ریشه در این تفکر دارد.

مشهدی‌ها و آیین یلدا

استقبال از یلدا معمولا از همان اوایل پاییز آغاز می‌شده است، وقتی زن‌های خانه‌دار شروع به انبار کردن انواع میوه که عموما انگور و خربزه بوده، می‌کرده‌اند. ناظران‌پور می‌گوید: مشهدی‌ها نوعی انگور دانه‌درشت هسته‌دار را که فراوان بود با خوشه از ریسمان می‌آویختند و در سرمای زیرزمین نگهداری می‌کردند. برای همین به آن انگور آونگ می‌گفتند. خربزه لاکی هم معمولا جایگزین هندوانه می‌شد. چون هندوانه هم کم بود و هم نگهداری از آن دشوار. همچنین گندم برشته، نخود و کشمش، تخم خربزه، غالبِ آجیل‌های بود که در خانه عوام یافت می‌شد که توی مجمرهای مسی چیده و تا انتهای شب خورده می‌شد. برای همین به آن «شب‌چره» می‌گفتند.

افسانه‌های خراسانی یلدا

اما کنار این تصویرها که با عنوان آیین و رسوم مردم ایران و خراسان معرفی می‌شود، باید جای افسانه و قصه‌های بسیاری را خالی کنیم که گویا سال‌هاست رونق نقلشان از دهان افتاده و این روزها دیگر به فراموشی سپرده شده‌اند. قصه‌هایی که ردپایشان را می‌شود در ادبیات و فرهنگ شفاهی مردم ایران جست‌وجو کرد؛ اسطوره‌هایی با محوریت خورشید و شب چله که هر یک به نوعی بلندای شب یلدا و تاریکی بیش از اندازه آن را توجیه می‌کند؛ در گاه‌شماری فرهنگ عامه خراسان و اغلب اقوام ایرانی فصل زمستان دو ماه دی و بهمن به دو چله بزرگ و چله کوچک تقسیم می‌شود که اولی عمری ۴۰ روزه دارد و دومی ۲۰ روز به درازا می‌کشد. چهار روز پایانی چله بزرگ و چهار روز آغازین چله کوچک (از هفتم تا چهاردهم بهمن) را هم «چارچار» می‌نامند که در آن سوز و سرمای زمستان به اوج شدت خود می‌رسد. از همین رو خراسانی‌ها براساس باورهای خود به هر پاره از فصل آخر سال نامی می‌دهند و برای آن افسانه‌ای نقل می‌کنند.

اهمن و بهمن

در پاره‌ای از مناطق این اقلیم به ۱۰ روز پس از چله کوچک «اَهمن» می‌گویند و ۱۰ روز پس از اهمن را هم که در مجموع ۱۰ روز اول اسفند می‌شود را «بهمن» می‌نامند. آن‌ها همچنین ۱۰ روز پایانی ماه اسفند را به نام «ننه پیرزن» یا «سرما پیرزن» می‌خوانند. بنا بر این اسطوره اهمن و بهمن دو برادر و فرزندان زنی به نام سرما پیرزن یا «بردالعجور» هستند. این دو خواهری به نام «آفتاب به هود یا (حوت)» نیز دارند که ۱۰ روز اخر اسفند متعلق به اوست.

بنا بر این حکایت، روزی اهمن و بهمن به کوه می‌روند تا برای مادر پیرشان هیزم بیاورند باز نمی‌گردند. ساعت‌ها می‌گذرد و ننه سرما که غیبت پسرانش شور به دلش انداخته، دخترش «آفتاب به حوت» را به دنبال برادرانش می‌فرستد اما او هم می‌رود و باز نمی‌گردد. کم کم آتش کرسی ننه پیرزن خاموش می‌شود و او به ناچار پا از زیر کرسی بیرون می‌کشد و به دنبال بچه‌هایش آواره کوه می‌شود اما هرچه جست‌وجو می‌کند، آن‌ها را پیدا نمی‌کند. ننه سرما سه روز در کوه می‌ماند و تا توان دارد تلاش می‌کند در غیبت اهمن، بهمن و به حوت سرمای زمستان را شدت بخشد. او سرانجام تصمیم می‌گیرد تا عالم را به آتش بکشد. برای همین جارویی را آتش می‌زند و آن را دور سرش می‌چرخاند و می‌گوید: «کوَ اهمنم، کو بهمنم دنیا را آتش می‌زنم.» آنگاه جارو را پرتاب می‌کند. حالا برخی از اقوام خراسان سال‌هاست که جارویی آتش می‌زنند و معتقدند که اگر جارو در آب بیفتد سال پیش‌رو، سالی پر باران است و اگر جارو در خشکی بیفتد، سال خشک‌سالی و بی‌محصولی است.

بیرون آمدن قارون در شب یلدا

همچنین در داستان دیگری در شب یلدا «قارون» به هیئت هیزم‌شکنی برای کمک به تنگ‌دستان و فقرا ظاهر می‌شود. او با پشته‌های هیزم بر پشت به در خانه مردم فقیر می‌رود و برای سوخت اجاق شب یلدا به آن‌ها هیزم می‌دهد. فقرا هیزمی که قارون به دستشان می‌دهد را در هیزم‌دان‌های خود می‌ریزند و بخشی را در انبار خانه نگه می‌دارند. هیزم‌های انبار شده همان شب به طلا تبدیل می‌شوند و خانه را درخشان می‌کنند. به احتمال فراوان فرو رفتن و نهان شدن قارون در روایت‌های اسلامی و خورده شدن گنجش از سوی زمین در پاگیری این افسانه بی‌تأثیر نبوده و نقلش با هدف امیدبخشی به فقرا در شب چله صورت گرفته است.

افسانه کرنجال

در باور مردم کازرون که می‌شود شبیه آن را در میان اقوام خراسان هم دید، شب یلدا یا شب چله زمان بیداری دیوی به نام کِرِنجال (خرچنگ) است. کازرونی‌ها این دیو را دشمن خورشید و آفریننده سیاهی و تاریکی می‌پندارند. طبق این باور هر سال وقتی که خورشید، جان می‌گیرد و تابندگی و گرمازایی آغاز می‌شود، درست در هنگامی که درختان جوانه می‌زنند و سبزه و گیاه سر از خاک بیرون می‌آورد، کرنجال که دشمن خورشید است، به خواب می‌رود و تا آخر ماه قوس (ماه آذر) می‌خوابد اما در شب چله از سیاه‌چالی در قعر زمین بیرون می‌جهد و تنوره‌کشان به سمت آسمان می‌رود تا خورشید را پیدا کند و او را در بند کشد. کرنجال ابرهای سیاه را جمع می‌کند و روی چهره خورشید می‌کشد تا تابش او را خاموش کند. برای همین مردم این خطه در شب یلدا با جمع شدن در خانه‌های یکدیگر، افروختن آتش، پهن کردن سفره «شب چره» و روشن کردن شمع تلاش می‌کنند تا از تاریکی این شب کم کنند و خورشید را برای دوباره تابیدن یاری دهند.

نگاهی به آیین مردم افغانستان در شب یلدا

سید محمدرضا هاشمی

احتمالا شما هم تاکنون اصطلاح «ایران فرهنگی» را شنیده‌اید، اصطلاحی که مرزهای سیاسی در آن معنا ندارد و پر از مهربانی و زیبایی است. ایران فرهنگی ریشه در دل تاریخ دارد و زبان فارسی مهم‌ترین دلیل برای بقای این جغرافیاست. در گستره کشورهای فارسی‌زبان، آداب و رسوم و آیین‌های مشترکی وجود دارد که ضامن اتحاد و مانایی آن‌هاست که مهم‌ترینش نوروز است و زیباترینش یلدا. شب یلدا همان‌طور که در آخرین روز پاییز در ایران گرامی داشته می‌شود در افغانستان و تاجیکستان هم مورد توجه مردم فارسی‌زبان آن کشورهاست.

مردم افغانستان از سال‌های دور این شب را با آداب و رسوم خاصی گرامی می‌دارند. آن‌ها معتقدند که در شب یلدا عمر سیاهی به پایان می‌رسد و روزهای دراز همراه با نور و روشنی با چیرگی برظلمت و تاریکی از راه می‌رسند. حافظ‌خوانی، شاهنامه‌خوانی، قصه‌گویی، دیدار با بزرگان، بردن هدیه دامادها برای نوعروسشان به عنوان «یلدایی» و شب‌نشینی از جمله مراسم فارسی‌زبانان افغانستانی در این شب است. افغان‌ها این شب را با خوردن میوه‌های تازه مانند هندوانه، انار و آجیل جشن می‌گیرند. نقل است که اگر کسی در شب یلدا هندوانه مصرف کند از گرمی تابستان در امان می‌ماند و تشنه نمی‌شود. جنگ در چهار دهه اخیر برای مردم افغانستان مشکلات زیادی را ایجاد کرده، اما این مشکلات باعث نشده است که آنان آیین پیشینیان خود را فراموش کنند. بعد از سرنگونی طالبان و با روی کارآمدن حکومت انتقالی در این کشور مردم و نهادهای فرهنگی در شهرهای مختلف مراسم شب یلدا را با شکوه خاصی برگزار می‌کنند. از شب یلدا در شهرهای شمالی افغانستان با شکوه بیشتری در مقایسه با جنوب و شرق تجلیل می‌شود، افغان‌ها در این شب بیدار می‌مانند و تا زمانی که سیاهی در پیش چشمانشان جای خود را به روشنایی بدهد بیدار می‌مانند. محمدکاظم کاظمی شاعر و پژوهشگر نام آشنای افغانستانی در ستایش شب یلدا می‌گوید:

اینجا، در این تلاقی خون‌ها و شیشه‌ها
شب‌های بد بلندترند از همیشه‌ها
یلدا حریف این‌همه سختی شود مگر
سیبی که می‌خورید درختی شود مگر
مستوجب عطای بخیلان شوی شبی
منظور وعده‌های وکیلان شوی شبی
«من آمدم ترانه بیارم برایتان
آجیل و هندوانه بیارم برایتان
روزانتان همیشه به جوزا بدل شود
شب‌هایتان همیشه به یلدا بدل شود
آن قصر زرنگار، پس از کوه و جنگل است
سختی همیشه در صد و سی سال اول است
دیگر کلید بخت به جیب تو می‌شود
یعنی خوراک برّه نصیب تو می‌شود
ما هندوانه هر شب دی پوست می‌کُنیم
آن را نثار خوب‌ترین دوست می‌کنیم»

یلدای پر اقبال

نشسته گِردِ کُرسی جمعِ خویشان
به پلّه ی صَدر، جای برفِ ریشان
زمنقل می‌تراود هُرمِ دلکش
رسد از پا به سر، گرمای آتش
چُپُق چرخد چو پیکِ آشنایی
به دستانِ عموی پیرِ و دایی
زقلیان چون رسد آوای قُل قُل
زند دستی به سوی دیگری پُل
درخشد برف و شیره درپیاله
به دستِ نوجوان و دیرساله
مَویز و طیفی و تُخمه ی «برشته»
بتابد در کنارِ ظرفِ «کَشته»
کنارِ کشمش و «قیسی» و خُرما
چو فِندُق گشته نیشِ پسته ها وا
شود هردم اناری پاره پاره
درخشد کهکشانی از ستاره
به سینی پنجهٔ انگورِ آونگ
زند برگیسوانِ اشتهاَ چنگ
زشیرین قاچ هَا، خربوزهٔ زرد
به دندان می‌رساند، سردی و درد
غزل‌های شراب‌آلودِ شیراز
دهد گرمی، چو دیوان می‌شود باز
در آن سو دختر و زن گرم خنده
عروسِ تازه، چون زیبا پرنده
زند هر یک ز حافظ، با خوشی فال
بجوید در غزل، لبخندِ اقبال

***رضا افضلی که بارها آیین و رسوم مشهد قدیم را با لهجه مردم این دیار در آمیخته و در قالب غزل و مثنوی آذینش می‌داد، امسال رفت و آخرین یلدای قرن را ندید. با این همه، شعرش به یادگار مانده است.**

یادی از مرتضی احمدی، هنرمند رادیو و تلویزیون که در بلندترین شب سال ۹۳، درگذشت

جای خالی پرسپولیسی دوآتشه در فینال یلدایی

لیلا کوچک‌زاده
l.kouchakzadeh@shahraranews.ir

مرتضی احمدی، راوی چله‌نشینی‌های تهران بود و در شب یلدای سال ۱۳۹۳، پر کشید و رفت. پرسپولیسی دوآتشه‌ای که تمام بازی‌های این تیم را می‌دید و دیشب جایش برای تماشای فینال جام باشگاه‌های آسیا و تماشای بازی پرسپولیس محبوبش خالی بود. در مراسم خاک‌سپاری‌اش، روی پوسترهایی نوشته بودند: «آهای پرسپولیسی‌ها، عمو مرتضی رفت.» از هر انگشتش هنری در حد کمال می‌بارید.

در چهار عرصه «سینما، تلویزیون، رادیو و تئاتر» بازیگری صاحب سبک، در هنر دوبلاژ گوینده‌ای با صدای خاص و منحصربه‌فرد و نیز یادآور عصر طلایی دوبله در کشورمان بود. در هنر آواز و موسیقی نیز یکی از معدود خوانندگان سبک بیات تهران بود، به علاوه اینکه نام و صدایش در زمره انگشت‌شمار پیش‌پرده‌خوانان قدیم برده می‌شد. مرتضی احمدی متولد آبان ۱۳۰۳، بچه جنوب شهر – به قول خودش – «ترون» بود. اول باستانی کار کرد و بعدتر فوتبال. بعد از بازیگری تئاتر، پدرش او را از خانه بیرون کرد. به راه‌آهن رفت. به دلیل خواندن پیش‌پرده‌ای که کارکنان راه‌آهن را به اعتصاب واداشت دادگاهی و بعدتر محکوم به تبعید و اخراج شد. یک بار هم به دلیل خواندن یکی از همین پیش‌پرده‌هایش از اعضای حزب دموکرات ایران کتک خورد. بعد از کودتای ۲۸ مرداد به اهواز رفت و پس از بازگشت به تهران باز به فعالیت‌های هنری‌اش ادامه داد. سال ۴۹ به دعوت علی حاتمی ترانه تیتراژ «حسن کچل» را خواند و بعدش شد «بابا علاالدین سندباد» و «روباه مکار» پینوکیو. بعدها تنور «صبح جمعه با شما» را گرم کرد و بعدترها به انیمیشن‌های جذاب ایرانی «شکرستان» هویت و روح داد. احمدی در حدود ۹۰ فیلم سینمایی و سریال تلویزیونی بازی کرد. «آرایشگاه زیبا»، «کت‌وشلوار خواستگاری»، «دانی‌ومن» و... از کارهای تلویزیونی مرتضی احمدی است. در جوانی سوگند خورده بود با گویش تهران قدیم، مشکلات جامعه را بازگو کند. از طرفی علاقه وصف‌ناپذیری به تهران داشت. آن‌قدر که به پدربزرگ تهرون معروف شده بود. در اواخر عمرش در برنامه زنده تلویزیونی شبکه یک سیما گفت: «بچه تهرونم و عاشق شهرم هستم، تهرون زندگی‌ام و زادگاهم است». برای نگه‌داری و مکتوب کردن این هویت هم تلاش کرد. چند کتاب تألیفی را هم در این باره همچون «فرهنگ بروبچه‌های ترون» و «پرسه در احوالات ترون و ترونیا» منتشر کرده است. حالا انگار نزدیک به شب یلدا، صدای گرم و دوست‌داشتنی مرد بلند قامت عاشق تهران در رسانه‌های صداوسیما ضرب می‌گیرد و به گوش می‌رسد. «شب‌های چله بچه‌ها، چه شور و حالی داشتیم، سماور و قوری چای روی کرسی‌مون می‌ذاشتیم، مادربزرگ، قصه می‌گفت براتون، چه خوب بودش شب‌های چله‌هامون.»

جدول شماره: ۳۰۹۹

طراح: محمدرضا علیزاده

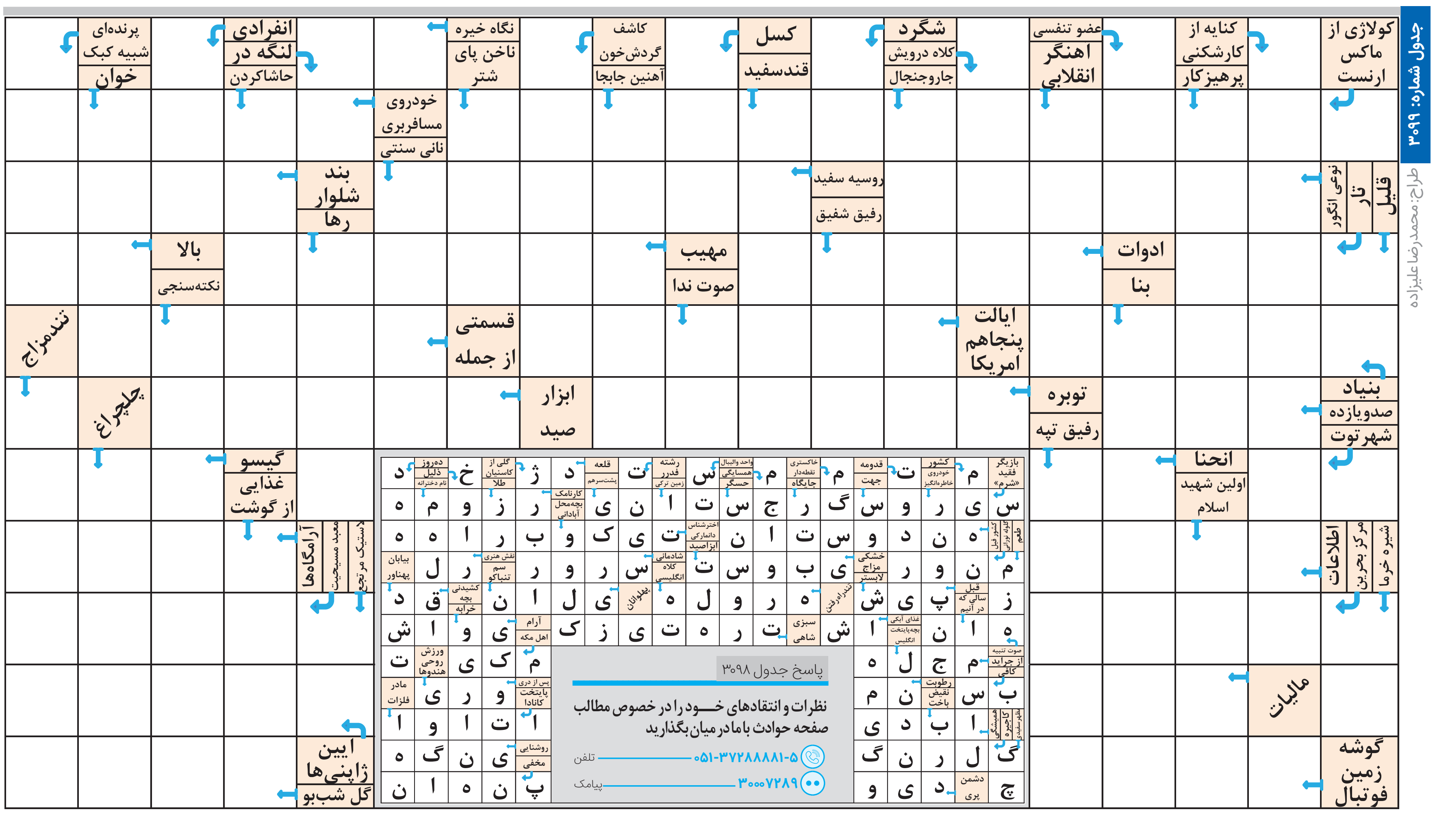

پاسخ جدول ۳۰۹۸

نظرات و انتقادهای خود را در خصوص مطالب صفحه حوادث با ما در میان بگذارید

تلفن ۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵
پیامک ۳۰۰۰۷۲۸۹